روح جنسیت ندارد

باگوان عزیز: من عاشق شـنیدن داسـتان هـای مرشـدان قـدیم و مریدانشان هستم. احساس کردن عصاره‌ی آن وقایع کوچك در معرفت انسانی بسیار زیباست ، عصاره‌ای از مـذهب که گذشت قـرن ها آن را در غباری از جزم ها و فریب ها پوشانده‌است. ولی بااین وجود وقتی به خودمان در اینجا نگاه می‌کنم و آن خوشی و سـکوت و گریه و خنـده‌ای را که در اینجا هست احســاس می‌کنم در این فکر هســتم که در حــال حاضر واقعه‌ای در حـال وقـوع است که هیچ مرشـدی در گذشـته آن را فرانخوانده بـوده evoked. آیا این نـوعی از عشق لطیف یا سرخوشی مخصوصی است که در وجود اطرافیان شما قرار دارد ، چیزی که فقط می‌تواند از انرژی های زنانه سر زند؟ بـاگوان، آیا این یکی از بزرگـترین هدایای شما به جهان معنوی نیست؟

حیطه‌ی روحانیت spirituality تحت سلطه‌ی مـردان بوده‌است ، نه تنها تحت سلطه، بلکه مردسالار بوده‌است. دلایلی وجود داشــته که تمامی سنت های روحانی با زنان مخالف بوده‌اند. آنــان به این ســبب با زنان مخالف بودند زیرا که با زندگی مخالف بوده‌اند و برای نابود کــردن زندگي، اساسی ترین چیز این است که مرد و زن را از هم جدا كني.آن ها با هر خوشی مخــالف بوده‌انــد، با هر عشق و ســرزندگی مخــالف بوده‌اند. راه آسان این بوده که زن را تحقــیر کنند و تاحد ممکن او را از مرد دور کنند، به ویژه در صومعه ها.

زنان موجوداتی رتبه دوم بودند. در سـطح مـردان قـرار نداشـتند. طبیعتاً خیلی ازچیزها مختل شدند. این سـبب شد که تمـام بازیگوشـي، شوخ طبیعی و سرخوشی از زندگی گرفته شود و این، هم برای زنان و هم بـرای مـردان سـاختاری بسـیار خشك ایجـاد کـرد. زن و مـرد بخش هایی از يك کل هستند و وقتی این ها را ازهم جـدا کـني، آن ها پیوسـته چــیزی را کسر دارند ، و آن فاصــله نمی تواند پر شــود و آن فاصــله مردمـان را جـدی می‌سـازد، جـدی هـای بیمارگونه و منحـرف و از نظر روانی نامتعادل.

این سبب مختل سازی هماهنگی طـبیعی می‌شـود، تعـادل زیست شناسی را برهم می‌زنـد. این وضـعیت چنـان مصـیبتی است که انسـان قرن هاست از آن در رنج بوده‌است.آري، این بزرگترین پیشکش من به آینده‌ی انسان است، که زنان در همان سـطح مـردان هسـتند ، از نظر روحاني، مسئله‌ی عدم برابری وجود ندارد.شما در اینجا خنــده، اشك و

خوشی می‌بینید: در جمع بودا چنین چیزی ممکن نبود. در جمع ماهـاویرا ممکن نبود. آنان برای زنان جمعی جداگانه داشـتند، ولی از هر طـریقی مـورد تحقـیر بودنـد. در جینیسـم، حـتی یك مـرد كه فقط یك روز است سالك شده باید مورد احترام زن سالك هفتاد سـاله قـرار گـیرد. آن زن هفتاد سال است كه سالك است، ولی باید به مردی كه هم اینك سـالك شده تعظیم كند، زیرا كه او یك مرد است.

و با وجودی كه مردان برای رسیدن به اشراق كار كرده‌اند، زنـان بـرای رسـیدن به اشـراق مسـتقیماً كـار نكرده‌انـد، آنـان نخست بـرای رسیدن به مردی كار كرده‌اند، زیرا نمی توانی بدون رسـیدن به مـردی، به‌اشراق برسی: نخست باید مرد بشوی و سپس به اشراق برسی!

پس آنان فقط در ظـاهر راهب و راهبه بودنـد، ولی هدف‌هایشـان كاملاً متفاوت بود. مرد پیشـاپیش از مـرتبه‌ای والاتر برخـوردار بـوده و زن آن مرحله را در زندگانی بعدی احراز می‌كرده‌است ، زن یك زندگی عقب بوده‌است! و تمام این ها مزخرفات است. تاجـایی كه به روحـانی بودن مربوط است، تفاوتی بین زن و مرد نیست،

زیرا مسئله در بدن و زیست شناسی نیست، حتی مسـئله‌ی روان و روانشناسی هم در كار نیست.مسئله‌ی بودن being در میـان است و در بودن، تفاوت جنسی مطرح نیسـت. روح‌ها زن و مـرد نیسـتند. و یك روش می‌تواند یك مـرد را به خــود درونی‌اش رهنمــون شــود و همــان روش می‌تواند یك زن را به خود دورنی اش راهنمایی كند.

ابداً مسئله‌ی جنسیت در كار نیست، زیرا تمـام كـار در مشـاهده گری witnessing است. آنچه كه مورد مشاهده‌است، مسـئله نیست ، چه یك بدن زنانه را تماشا كنی و چه بدنی مردانه را، چه ذهـنی زنانه را مشــاهده كــنی و چه ذهــنی مردانه را، اینها مســئله نیســتند. تاكید بر مشاهده گری است ، و مشاهده گری جنسیت ندارد.

حتی مردانی بزرگ چون ماهاویرا، گوتام بودا نیز بخشی از دنیـای مردسالار باقی ماندند و نتوانستند برعلیه آن قیام كنند. این نخستین بار است كه زن و مرد باهم هستند، برای یك تجربه كار می‌كنند، و طبیعتـاً، وقتی انرژی های متضاد باهم كار كننـد، بازیگوشی بیشـتر، شـوخ طبعی بیشتر، خنـده‌ی بیشـتر، عشق بیشـتر و دوسـتی بیشـتری وجـود خواهد داشت ، تمام كیفیت هایی كه ما را انسان می‌سازد.

قدیسان قدیم تقریباً غیرانسانی بودند، استخوان هـایی خشـكیده. سرزندگی و شوخ طبعی با معنویت آنان مخالف بود. به نظر من، شـوخ طبیعی و سرزنده بودن خود اساس روحانیت است، اگر انسان روحـانی نتواند شوخ و سرحال باشد، پس چه كسی می‌توانـد؟ اگر مردمـانی كه در جست و جوی حقیقت هستند نتوانند جشن بگیرنـد، آنـوقت هیچ كس

دیگر حق جشن گرفتن نـدارد.ولی تمـامی سـنت ها بر تـرك كـردن دنیا تاكید داشــته‌اند، نه بر جشن گــرفتن. و توسط این تــرك دنیــا، چنــان اختلالات روانی در مردم ایجاد كرده‌اند كه مسئله‌ی رشد روحانی ازبین رفت.

نخست آنـان باید از نظر روانی سـالم شـوند ، آنـان بیمـار روانی بودند.من مایلم مردم من طبیعی باشند: جسماً ، رواناً ، در هر سطحی ، سالم باشند. فقط آنوقت، در این گام هـای سـالم است كه به سـمت روحانیت سالم حـركت می‌كننـد. و معنـویت آنـان برعلیه چـیزی نخواهد بود، معنویت آنان هرچـیزی را كه در پـایین آن باشد جـذب خواهد كـرد. بنابراین بسیار غنی تر خواهد بود.به نظر من، آن معنویتی كه شما را در هر بعد از زندگی فقـیرتر سـازد، یك خودكشی آهسـته اسـت. روحـانیت نیست.

تصادفی نیست كه تمام سنت های روحانی با من مخـالف هسـتند زیرا تلاشی كه من می‌كنم، یعنی ریشه كن كردن آن هـا. اگر من موفق شوم، آنگاه اثبات می‌شود كه ده ها هزار روش گذشـته‌ی معنـوی خطا بوده‌اند.

پس آزمایش من بسیار حیاتی است، بسیار قطعی و تعیین كننــده اســت. و احســاس من چــنین است كه تو فقط وقــتی می‌تــوانی از حسادت گذر كـنی كه امكـانی بـرای حسـادت وجـود داشـته باشـد، تنها وقتی می‌توانی از سكس گذر كنی كه امكانی برای سكس وجود داشته باشد، از هرچـیزی فقط وقـتی می‌تـوانی رد بشـوی كه امكـان آن چـیز وجود داشته باشد.سنت های گذشته سعی كردند مردم را فریب بدهنـد: آنان را ازهم جدا كنند، خود آن امكـان وجـود نداشت و آهسـته آهسـته، راهبان و راهبه ها شروع كردند به این باور كه به ورای حسادت رفته‌اند و از سكس عبور كرده‌اند.

واقعیت درست عكس این بـود: آنـان به مـاورا نرفته‌انـد، آنـان با انواع آداب مذهبی آن تمایلات را سركوب كرده‌اند. زنان هرچیزی را كه نیازمند مرد بوده‌است سـركوب كرده‌اند و مـردان هرآنچه را كه نیازمند زن بوده سركوب كرده‌اند، تا به حدی كه خودشـان از وجـود آن دیگـری آگاه نبوده‌اند.

یك داستان چيني: زنی برای سال ها به مرشدی خـدمت می‌كـرد. مرد در كلبه‌ای دور از شهر زندگی می‌كرد و این زن بسیار ثروتمند بود و خوشـمزه تـرین خـوراك ها را بـرای آن مـرد می‌آورد و هر نیـازی كه داشت برایش برطرف می‌كرد. مرد مجبور نبود برای گدایی بیرون برود ، زن لوازم مـورد نیـازش را بـرایش می‌بـرد. و آن مـرد قدیسی بـزرگ شد.زن پیرتر بود. قبل از مردنش، فقط یكی دو روز قبل، زن بیمار شد

و احساس کرد که عمرش به پایان رسیده‌است.او روسپی آن شهر را که زنی بسیار زیبا بود فراخواند و گفت، "قیمت تو هرچه باشد من می‌پردازم. فقط چیزی ساده را از تو می‌خواهم: نیمه شب به خانه‌ی آن راهب برو که من او را در تمام عمرم پرستش کرده‌ام. او می‌پندارد که از سکس فراتر رفته‌است، من نیز این را باور دارم، ولی تاکنون فرصتی نبوده تا آن را آزمایش کنم. تو نیمه شب به سراغش برو ، او در آن ساعت به مراقبه می‌پردازد. در بزن و داخل برو. فقط لباس هایت را بیرون بیاور و برهنه شو و هرآنچه را که او می‌گوید یا انجام می‌دهد به یاد بسپار و سپس نزد من بیا. و برای این هر مبلغی بخواهی به تو خواهم داد."

زن روسپی گفت، "مشکلی نیست." زن رفت و در زد. راهب در را باز کرد. زن بی درنگ ردای خودش را که تنها پوشش او بود، پایین انداخت و برهنه در برابر راهب ایستاد.راهب فریادی کشید و گفت، "چه می‌كني؟" و او می‌لرزید و قبل از اینکه زن بتواند چیزی بگوید، از در بیرون زد و فرار کرد.

زن روسپی نزد آن زن برگشت و به او گفت، "اتفاق زیادی نیفتاد. او در را باز کرد. من ردای خودم را انداختم، او شروع کرد به لرزیدن و فریاد زد که «چه می‌كني؟» و از در زد بیرون و به سمت جنگل فرار کرد."زن گفت، "من سال ها بیهوده وقتم را صرف آن احمق کردم. تو این پول را بگیر و يك کار دیگر بکن. برو و کلبه‌اش را به آتش بکش. برای این کار هم هرچقدر پول بخواهی به تو می‌دهم."این راهبان و راهبه ها توسط مذاهبشان مجبور شده‌اند ازهم جدا زندگی کنند و گاهی اگر نگاهی به متون مذهبی آنان بیندازي، مسخره است. يك راهب جین پیش از اینکه در جایی بنشیند، سوال می‌کند، "آیا در این جا قبلاً زنی نشسته‌است؟"

دست کم نه دقیقه باید گذشته باشد. من نمی دانم که آنان این نه دقیقه را از کجا آورده‌اند! !

فقط آنوقت است که او می‌تواند آن مکان را با پارچه‌ی پشمی نرمی جارو کند تا حشرات ریز یا مورچه ها کشته نشوند و آنوقت زیراندازش را پهن می‌کند و می‌نشیند.من از این مردم پرسیدم، "چرا نه دقیقه؟"

گفتند، "پس از اینکه زنی در يك جا نشسته باشد، تا نه دقیقه ارتعاشات او ادامه دارد و مرد راهب می‌تواند از آن ارتعاش متاثر شود."گفتم، " شما چه نوع راهبانی دارید؟ مردان معمولی متاثر نمی شوند. راهب ها متاثر می‌شوند؟ این فقط نشان می‌دهد که آنان پیوسته به سکس فکر می‌کنند و نه هیچ چیز دیگر."

چنین دریافت شده‌است که مردان معمـولی دست کم یك بـار در هر نه دقیقه به زنـان فکر می‌کننـد. شـاید این مردمـان این نکته را در طول هزاران سال درك کرده باشند ، که در هر نه دقیقه خطـری وجـود دارد، ولی آن خطر در آن ارتعاش نیست، خطر در ذهن مرد اسـت. هر مرد، در تمام روز، هر نه دقیقه به زنان می‌اندیشد.

زنان قدری معنوی تر هستند! آنـان در هر هجـده دقیقه یك بـار به مردان می‌اندیشند ، دوبار بیشتر معنوی هستند!

دلیل اصـلی بـرای جداسـازی زن و مـرد این بـوده که با همین یك ضـربه، خیلی از چیزها را نـابود می‌کنیـد، درغیراینصـورت به ضـربات متعدد نیـاز دارید و هنـوز هم قـادر نیسـتید آنـان را از ریشه نـابود کنیـد. جدی بودن مردمان مذهبی ربطی به معنویت آنان دارد، با روش زندگی شان ربط دارد که از قلب هایشان جدا است.

همین حالا ما در آلمان دعوایی را که برعلیه دولت آلمان داشـتیم، برده‌ایم و دولت آلمـان سـعی داشت ثـابت کند که من انسـانی مـذهبی نیستم زیرا که در یك کنفرانس مطبوعـاتی گفته‌ام که من مـردی جـدی نیستم. بحث آنان این بود یك انسان مذهبی باید جدی باشد. این دو چیز باهم می‌آیند، نمی توانی آن ها را ازهم جـدا کـنی ، اگر مـردی بگوید که جدی نیست، چگونه می‌تواند مذهبی باشد؟

با نگـاه کـردن به گذشـته، آنچه دادسـتان دولت آلمـان می‌گفت، درست بود. تمامی مردمان مذهبی جـدی بوده‌انـد.ولی به نظر می‌رسد که قاضی کتـاب هـای مـرا خوانده‌اسـت، زیـرا گفته که آن جمله در یك کنفـرانس مطبوعـاتی گفته شـده و ما نمی دانیم که او در چه فضـایی گفته که «من مردی جدی نیستم.»

او همچنین گفته که، "شما باید از کتاب های نوشـته شـده‌اش این را اثبـات کنید و حـتی اگر هم بگوید که مـردی جـدی نیسـت، این مهم نیسـت، زیـرا آنچه که او آمـوزش می‌دهـد، مـذهبی هسـت. او آمـوزش می‌دهد که انسان، بدن نیست، که انسان ذهن نیست و انسان موجودی ماورایی و روحانی است." و او از کتاب های من نقل قول کرده‌است و روی این واژه‌ی "وجـــود مـــاورایی روحـــاني"transcendental spiritual being تاکید کرده‌است.او گفت، "همین کافی است تا او و مریدانش مردمانی مذهبی باشند.

در یك کنفرانس مطبوعاتی گفته‌است، مهم نیسـت." او به نفع ما رای داد، ولی دادستان دولتی سعی داشت اثبات کند که مردی غیرجدی نمی تواند مذهبی باشد.

اگر من به جـای آن قاضی بـودم، به هیچ نقل قـولی اسـتناد نمی کردم، روی همـان نکته می‌جنگیـدم که در واقـع، جـدی بـودن و مـذهبی

بودن نمی توانند باهم باشند، زیرا جدی بودن یك بیماری است ، بیماری روح است و وقـــتی که روح بیمـــار باشـــد، انســـان نمی تواند مـــذهبی باشد.یك انسان مـذهبی باید شـادمان باشـد، پر از شـوخ طبعي، خنـده، عشق.

این به یقین یکی از بزرگـترین پیشـکش هـایی است که ما سـعی داریم هدیه کنیم. این برخلاف تمامی سنت ها و تمام مذاهب خواهد بود ، در سراسر دنیا، زیرا ما سعی داریم ثـابت کـنیم که در ده هـزار سـال آنان در اشتباه بوده‌اند ، و این، نفس آنان را آزرده می‌کند. آنان به جای اینکه این واقعیت را بپذیرند که انسـان روحـانی باید سرشـار از خنـده، نشاط، بازیگوشی و شوخ طبعی باشد، ترجیح می‌دهند ما را نابود کننـد. زیرا وقتی انسان به معنویت رسـیده باشـد، دیگر نگـرانی وجـود نـدارد، مشکل و تشویشی وجود ندارد و انسان در یك آسودگی عمیق با جهـان هستی به سر می‌برد. چرا انسـان باید جـدی باشـد؟ ولی این با تمـامی گذشته مخالف خواهد بود.

فقط در این یك نکته نیست که من با تمـــامی گذشـــته مخـــالفت خواهم کرد، من در موارد بسیاری با تمام گذشته مخالف هسـتم، به این دلیل ساده که گذشته تحت سـلطه‌ی مـردان بوده‌است و بنـابراین تنها مـردان بوده‌اند که قـانون وضع کرده‌اند و بـدون هیچ ملاحظه‌ای بـرای زنان. زنان ابداً به حساب نیامده‌اند، ولی مصیبت اینجاست که اگر مـرد زن را به حساب نیاورد، او خـودش را به دو نیم پـاره می‌کند و لحظه‌ای که او زن بـیرون را انکـار کنـد، زن درونش را نـیز منکر شده‌است ، و اینگونه شـــما یك موجـــود شـــکاف برداشـــته schizophrenic ایجـــاد کرده‌ایـد، نه یك موجـود روحـاني. او به روان درمـانی نیـاز دارد، نه به عبادت.